

حد طرابزون به استقبال آمد و در روز ورود سفیر کبیر به طرابزون دو فرسنگ از شهر بیرون آمده در رسید. و همچنان دفتردار افندی و قاضی و مفتی و جمعی از اکابر دولت سنیه عثمانیه و موسیو پونشار<sup>۱</sup> قونسول دولت بهیه فرانسه و تجار تبعه دولت علیه به استقبال سفیر کبیر در رسیدند، و در ظاهر شهر به خیمه‌ای که خاص نزول سفیر بود فرود آمد، سربازان حاضر به رسم مقرر سلام نظام دادند. والی پاشا نیز سفیر را در خیمه دریافت و بعد از ساعتی از آنجا روانه شهر طرابزون شدند، با حشمتی و شکوهی تمام در سرای والی پاشا که معین شده بود نزول نمود، و پاس حشمت سفیر را بیست و یک (۲۱) تیر توپ به غرش در آوردند، و قونسولهای دولت فرانسه و نمسه برای حرمت سفیر بیرق دولتی برافراشتند.

و در روز چهاردهم شهر صفر از طرابزون روانه اسلامبول گردید. و والی پاشا را وداع کرد. و بعد از خروج ایلچی سفیر نوزده (۱۹) تیر توپ خالی کرده و قونسول فرانسه و نمسه تالب دریا مشایعت نمودند، و سفیر کبیر با تبعه دولت علیه در زورقها بر نشسته به تماشای بحر مشغولی کردند.

ز کشتی شد آن آب ژرف از نهاد	چو دشتی پر از کوه تازان به باد
تو گفستی که کیمخت هامون نیل	به حمله بدرد همی زنده پیل
چو پیلی به میدان تک زود تاب	ورا پیلیان با دو میدانش آب
بـرفتن برآورده پسر مرغ‌وار	همه ره به سینه خزنده چو مار

### اورود سفیر کبیر به اسلامبول

مع القصة آن منازل بی فرسنگ و معابر بی کوه و سنگ را در نوشتند، بر فراز سر گردون نیلگون بود و در زیر بی بحر پیلگون تا روز جمعه هفدهم شهر صفر آن ابلق دونده یعنی زورق رونده به کنار شهر اسلامبول رسید، بیرق شیر و خورشید که خاص دولت علیه ایران است به اشارت سفیر کبیر بر صفحه کشتی نصب کردند و شادروان بر کشیدند.

سه شد شیر و خورشید چرخ کبود دو در آب و بیرق یکی آنکه بود فی الفور دو امیر آخور و شش (۶) تن رکابدار سلطانی و دو رایض صدر اعظم و دوازده (۱۲) تن فراش برسیدند و یک سراسب خاصه سلطانی را مخصوص سفیر کبیر ایرانی بیاوردند و پانزده (۱۵) راس اسب نیز به جهت رکوب تبعه سفیر حاضر کردند. ایلچی بزرگ و همراهانش بر نشسته راه سفارتخانه در پیش گرفتند، و تجار تبعه دولت ایران قربانیها کردند، و سفیر با حشمتی لایق و مکانتی فایق به سفارتخانه درآمدند.

دیگر روز کامل بیک از خدمت حضرت سلطان به سفارتخانه در آمده از سفیر پرسش حال نمود و نوید التفاتی آورد، و چنانکه رسم قدیمه آن دولت قدیمه است پنجم روز ورود سفیر علامت تشریف سفارت کبری از دربار سلطنت عظمی حاضر شده، سفیر کبیر و تبعه او را به همراه خود به باب عالی برده، نخستین به منزل فواد پاشا ناظر امور خارجه رفت و وی یک نیمه فزونتر از مجلس سفیر را به پیشباز آمد و برده بر صدر انجمن بنشانند، و تبعه سفارت بر صف بر نشستند و به صحبت و مودت و اظهار مواحدت دولتین علیتین و سخنهاش شایان مجلس به پایان رفت، و سفیر کبیر از آنجا به مجلس عالی پاشای صدر اعظم دولت عثمانی روی کرده، جناب صدارت نیز در تعظیم و تکریم سفیر مسامحتی روا نداشته تا نیمه رواق خود او را استقبال کرده پس به مجلس نشستند و کلمات دوستانه در پیوستند و مراسله مودت آمیز صدر اعظم ایران را بدو داده آن جناب نیز در عین رغبت و کمال شوق بستند و بداشت. پس از طی صحبت سفیر کبیر با تشریف و حشمت و جلالت و نبالت از آنجا به سفارتخانه خود بازگردید.

در روز یکشنبه سیم شهر ربیع الاول از حضرت سلطان جلیل الشان دو رأس اسب خاصه با ساخت و ستام زرین و پانزده (۱۵) راس دیگر رکابداران باره بند سلطانی برداشته به دارالسفاره آوردند. سفیر کبیر و وزیر مقیم و تبعه سفارت بر نشستند و راه عمارت سلطانی سپردند. و در این راه تا در بارگاه قراولان خاصه به رسم نظام تهنیت و سلام مرعی داشتند، و بعد از ورود به سرای سلطنت کامل بیک تشریف چی و سعید بیک مترجم و عاصم بیک پیشاپیش سفارت کبری همی رفتند و در هر کریاس و فضا از عمارات سلطانی عسکریان دولتی با ملبوسات نظامی سلام

همی دادند.

فؤاد پاشا ناظر امور خارجه جناب امین الملک را در رواق ملاقات کرد و در باب اتحاد دولتین اسلامیتین با او لختی مقالات نمود، پس به اتفاق راه پیشگاه سلطان اسلام پناه سپردن گرفتند و برفتند. و در هر مقامی غلامان خاصه سلطنت در توقیر و تحریم سفیر کبیر بر یکدیگر تقدم همی جستند، و چون قرب حضرت سلطان دست داد اشیک آقاسی باشی به نزد سفیر آمده و به اتفاق به رواق اعلی درون شدند.

در این وقت اعلیحضرت سلطان عظیم الشان عبدالمجیدخان خداوندگار روم در ایوان خویش به پای ایستاده بود، سفیر کبیر و تبعه سفارت خطیر بر رسم و قانون دولت علیه ایران سلطان را پوزش کردند و نماز بردند و توجه و التفات سلطان با ورود ایشان قرین شد. و سفیر کبیر به خوشترین عبارتی مأموریت خویش را از دربار شاهنشاه قاجار به خدمت سلطان والا تبار عرضه کرد، و نامه نامی شاهنشاهی را که به نگار شهپر طاوس و بهای افسر کاوس بود در پیش داشت.

سلطان در کمال مهربانی و مودت قدم فرا پیش نهاده به دست مبارک [۲۰۱] نامه مبارک را اخذ کرد و در مقام پژوهش و پرسش حال شاهنشاه بی همال در آمد، از آن سپس از حال سفیر کبیر تفحص و تجسس فرمود و به این عبارت شاهانه متکلم شد که: من بسیار خوشنود و شاد می شوم چون چاکران مقرب از دولت ایران بدین حضرت می رسند. سفیر کبیر معروض داشت که به واسطه سعادت آستان بوسی این حضرت از این پس قریت من بنده در حضرت شاهنشاه ایران خواهد فزود.

و بعد از این گفتار اعلیحضرت سلطان حاجی میرزا احمد خان<sup>۱</sup> وزیر مقیم دارالسعاده اسلامبول و تبعه سفارت کبری را نیز به نوازش ملکانه بناخت و مورد التفات ساخت. پس رخصت رجعت و انصراف فرمود سفیر کبیر با تبعه سفارت قرین حشمت و عزت از حضرت بازگشته به دارالسفاره خود رفت.

۱. حاجی میرزا احمدخان پسر میرزا محمدخان تبریزی و از منسوبان میرزا سعیدخان مؤتمن الملک وزیر دول خارجه، در سال ۱۲۷۱ هـ نایب اول سفارت ایران در اسلامبول شد، در ۱۲۷۵ هـ کاربرد از تقلیس و در ۱۲۷۹ هـ شارژ دافر ایران در پطرزبورغ و بعد در آنجا به سمت وزیر مختاری منصوب شد. پس از وفات احمدخان ساعدالملک پسر امیرکبیر ملقب به ساعدالملک گردید.

و دیگر واقعات سفارت سفیر کبیر در مقامات خود سمت تسطیر خواهد یافت و اکنون به ذکر بعضی واقعات ایران باید پرداخت.

## ذکر حال

محمد شاه خان سبّی بلوچ و

تحصن او در حصن سب و طغیان کردن و

دفع او به حکم سپهدار با اقتدار

سابقا مرقوم افتاد که مقرب الخاقان غلامحسین خان سپهدار سابق ایران به حکومت کرمان و انتظام بلوچستان مأمور گردید، و بدان سامان در رسید، به نظم شوارع تجار خراسان و تنبیه اشرار بلوچستان همتی بلیغ گماشت، همانا جمعی از زایرین مشهد مقدس رضوی علی<sup>علیه السلام</sup> در ارض مشهور به ریگ شتران عبور می کردند، سی و چهار (۳۴) تن اشرار و راهزنان بلوچستان بدانها دچار شده اموال آنان را به غارت و نهب بردند، و سه تن از اطفال سادات را اسیر کردند و از آنجا به اراضی خبیص بلوک کرمان در آمده، قریه موسوم به ده قاضی را بتاختند و چند کس را بکشند.

چون سپهدار کثیر الاقتدار را بر این امر اطلاع حاصل شد بریدی سبک سیر به امامعلی خان سرتیپ که در بم بود فرستاده او را به مدافعه بلوچیه فرمان داد. و او گروهی از سواران کنگرلو و چاردولی و بمی و نرماشیری و سیستانی برداشته از راه لوط زنگی احمد که ریگستانی است بی کران به ایلغار می رفت تا در سه منزلی سیستان آن جماعت را به گاه بازگشتن دریافت، سر راه بر آنان گرفته به دود تفنگ هوا اکسون کحلی و به خون گلرنگ زمین را اطلس لعلی بپوشید، تمامت آن جماعت را دستگیر کرده سر برداشت و اموال منهبه و اسرا را باز گردانیده سی و چهار (۳۴) نیزه سر به مصحوب حاجی خان غلام ایروانی به حضرت دارالخلافه فرستاد و مورد اشفاق خاقانی گشت.

و چون خیر مأموریت او در بلوچستان انتشار یافت خوانین آن صفحات از قبیل دین محمد خان و عبدالله مکرانی و مهیم خان کیچی و پسر محمد شاه خان سبّی از

اماکن عدیده و مساکن بعیده رای بوم بم گرفته و به عجز و لابه و توبه و انابه اظهار عبودیت و متابعت به دولت ابد مدت علیه شاهنشاه ایران نمودند و مالیات و پیشکش بر ذمه گرفتند.

هم در این سال در اراضی بلوچستان، محمدشاه خان سبّی به استظهار قلعه سبّ که کنگره اش با زحل انبازی و بنیادش با ماهی دمسازی داشت لوای خودسری برافراشت. چون خبر طغیان و عصیان او به سپهدار حکمران کرمان معروض افتاد مقرر داشت که امامعلی خان سرتیپ افواج کرمانی با سپاه کرمان و خلیج و جماعتی دیگر از عساکر نصرت مآثر به بلوچستان روند و بیاریدن بید برگ دشنه و خنجر بخار نخوت از دماغ او بیرون کنند.

و چون امامعلی خان با همراهان خود بدانجا در رسید حصار ی دید سر بر نهم طارم فلک کشیده و پای در هفتم طبقه زمین فرو برده فی الحال به محاصره آن حصار همّت گماشت، و از طرفین آتش پیکار شعله ور گردید. و محمد شاه خان به اطمینان حصانت آن حصن متین و رزانت آن باره سدید به طریق مصالحت و مسالمت پای فرو نگذاشت، و همچنان مصاف می داد، چه آن قلعه را بیست و شش (۲۶) خشت عرض دیوار و سی و دو (۳۲) ذرع بلندی جدار بود، و از این مقدار قریب بیست (۲۰) ذرع از طول باره از پس فصیل در خاکریز پنهان بمانده بود. چون مدت نه (۹) شبانه روز به نقب و مورچال ساختن و گلوله توپ بر بروج و حصار انداختن بگذشت، در روز سه شنبه بیست سیم شوال این سال به ضرب گلوله توپ خاره سُنّب باره کوب پاره ای از آن باره فرود آوردند و از دیگر سوی نقب را به برج اتصال داده به بارود بینباشتند و به آتش شعله ور کردند. اگرچه از آن زیانی به برج و باره راه یافته، همچنان دست از پیکار باز نداشته، آن روز و شب را پیوسته به رزم داشتند و بر تسخیر قلعه رائی استوار بر گماشتند.

روز دیگر به هنگام زوال آفتاب به نیروی دولت بی زوال شاهنشاه بی همال یورش بردند و قلعه را مفتوح داشتند. محمد شاه خان و پسرش نادر شاه خان را با اقربا و عشایر و اولاد و نبایر دستگیر کردند و به زنجیر کشیدند، و اموال قلعه گیان منهوب سپاهیان منصور شد، و آنان را به کرمان رسانیده، شرح کار سپاه با سپهدار لشکر پناه باز گفتند. و او در روز ورود امامعلی خان و آوردن محمد شاه خان سبّی

جمعی را به استقبال فرستاد و بعد از ورود به میدان ارک خود به تماشای سپاه و سردار رفته التفات بسیار با همگی کرده، هر یک را به قدر خدمت به انعام و جایزه و تشریف و بایزه امیدوار و مسرور داشت، و شرح واقعه آن وقعه به کارگزاران سده سنیه دولت علیه بر نگاشت و بر عزت و اعتبار او بیفزود و مستوجب تشریف و تکریم شد.

در این ایام عید اضحی و غدیر در رسید و به میمنت و سعادت در گذشت و کل شاهزادگان و امرای عظام به سلام و تحیت ولیعهد دولت ابد مدت سرافراز شدند.

## ذکر آوردن

### نشانه‌های دولت بهیه روسیه

#### به حضرت دارالخلافه

چون ارسال رسل و اهدای تحف در میان دول متحابه مُزید موالات و مُبرَز مصافات است و دیری است که فی مابین دولتین فخیمتین ایران و روس در موافقت عهدی است محکم و عقدی مبرم، لهذا در این ایام اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه بنا بر اتحاد چند قطعه نشان بلند پایه با صاحب منصبی گرانمایه به نزد جناب شارژ دافر مقیم دارالخلافه فرستاد که به اجازت شاهنشاه ایران به شاهزادگان عظام و صدر اعظم و دولتخواهان کرام موهوب شود.

و به حکم [۲۰۲] حضرت شهریاری مقرر گردید که روز دوشنبه چهاردهم محرم الحرام به حضور مبارک شرفیاب گردند و به جهت تحریم و تکریم فرستاده دولتی در آن روز محمدعلی خان نایب اشیک آقاسی باشی با ده (۱۰) نفر غلام از غلامان خاصه پادشاهی به سفارتخانه دولت بهیه روسیه رفته جناب شارژ دافر را با حامل آن نشانه‌ها به حضور اعلی خوانند و به عمارت مبارکه نیاوران شمیران وارد شدند. پس از لختی آسایش در کشیکخانه مبارکه و استقبال جمعی از معتبرین چاکران شاهنشاهی شارژ دافر را به شرفیابی حضور حضرت شاهنشاهی مستسعد نمودند و سلامی خاص مرتب بود و بعضی از خواص حضور داشتند.

حاجب بار ورود فرستاده و وصول نشانه‌ها را که در طبقه زرین حاضر بود

چنانکه رسم است معروض داشت، حضرت شاهنشاهی طبقچه را به نزدیک خواست و به نظر قبول در هر یک نگریست و از حال امپراطور پرسش فرمود و به حامل نشان توجه و التفات نمود، و اذن جواز یافتند که هر یک را برده به شاهزادگان عظام و امرای کرام که معین شده‌اند سپارند.

شارژ دافر و حامل قطعات نشان از حضور اعلیٰ باز گردیده با آدابی شایسته و ادبی بایسته به منزل خاص نواب مستطاب شاهزاده آزاده اعظم ولیعهد دولت ابد توأم رفتند، و جناب نظام الملک و بعضی از خواص اعظام دربار شاهنشاهی در عمارت مخصوص حضور داشتند، پس از نزول و جلوس و آسایش بقدر کفایت به خدمت شاهزاده ولیعهد کامیاب شدند و یک قطعه نشان موسوم به سنت اندره ایمپراطوری را به دست خود به پیکر شاهزاده معظم مزین داشته، از آنجا با صاحب منصبان و وزیر دول خارجه میرزا سعیدخان انصاری به سرای خاص شاهزاده فلک کریاس نواب اشرف والا امیر کبیر نظام درآمدند، سردار کل و اعظام امرای لشکر در آن عمارت حاضر بودند به همان قانون بعد از اندک توقف شاهزاده معظم به یمن مقدم خود آن عمارت را مشرف فرمود، جناب شارژ دافر نشان مخصوص سنت اندره را به مواصلت پیکر مبارک شاهزاده آزاده عزت افزود. نشانهای دیگر را به خدمت جناب صدر اعظم آورده پس از تمجید و تعریف نشان مخصوص خود را برداشته زینت پیکر اعتبار ساخت.

و نشانهای دو نفر شاهزاده معظم هر یک قطعه نشان عقاب موسوم به سنت اندره مکمل به الماس ثمین بود که حمایل آبگون اعلیٰ داشت و اجل نشانهای آن دولت است، و نشان جناب صدراعظم صورت عقاب سفید مرصع به الماس مشتمل بر عقاب دو پیکر و یک پیکر با حمایل آسمان رنگ و به جهت جناب نظام الملک یک قطعه نشان سنت انا از مرتبه اول مرصع به الماس با حمایل متفاوت، به جهت میرزا عباس خان مشنی اول امور وزارت خارجه نشان مکمل به الماس از درجه دویم یا حمایل زرد و سرخ، برای میرزا ملکم خان مترجم مخصوص دولت علیه نیز نشان سنت انستاسیلاف مرصع از درجه دویم با حمایل سفید و سرخ تعیین یافته بود، و چون او در این وقت به اسلامبول رفته بود، نشان او را بدو فرستادند. و امنای دولت از ظهور این گونه هدایا که دلیل بر اتحاد دولتین و انفاق

جانبین است سرور و حبور تمام حاصل نمودند.

و در این اوقات مقرر شد که حاجی علی خان حاجب الدوله در تنظیم تشریفات متداوله سفرای دول خارجه تقدیمی کند و از ذهاب و ایاب و ورود و خروج هر یک استحضار جوید و بر وفق شأن و پایه و منصب و مایه هر یک چنانکه مقرر و معهود است تشریفات و تکریمات را مواظبت کند تا افراط و تفریطی در این موارد وارد نیاید.

### [لقب لسان الملکی]

و نیز میرزا محمد تقی مستوفی کاشانی ناسخ و جامع تاریخ ناسخ التواریخ که متکلمی طلیق اللسان و مترسلی فصیح البیان است و در اشعار تخلصش «سپهر» در این وقت به لقب «لسان الملکی» ملقب گردید و منشور و تشریف این رتبت یافت.

### [سفر آقا محمود مجتهد به دارالخلافه]

و در این ایام جناب آقا محمود مجتهد بروجرد به دارالخلافه آمد، و روزی به حضور شاهنشاه ایران فیض یاب شد. و ملک الملوک چون در تعظیم علما و تکریم فضلا و حرمت شریعت و حشمت طریقت عزمی راسخ و عقیدتی صافی دارند او را به بازدید مسرور و مفتخر داشت، و در زمان رجعت به بروجرد مبلغی زر مسکوک برای اخراجات راه و تشریفات متعدده مخصوص او و برادر و پسر او موهبت شد، و برحسب استدعای او جماعتی از طلاب امور شرعیه که در بروجرد تحصیل می کردند به وظیفه و مرسوم مستمر موظف و بهره ور شدند تا آسوده خاطر به اکتساب دانش جهدی وافی کنند و حظی کافی برند.

## |شهاب سنگ|

هم از اتفاقات این ایام در سه دهه [= سده] از توابع اصفهان صاعقه‌ای از هوا هیبت کرد و قریب به زمین سه پاره شده به خاک فرو رفت و راعیان اغنام صحرا و دهقانان مزارع که از دور آن را دیده بودند به تفحص آن زمین را حفر کردند و یک پاره از آن به دست آوردند و بیرون کشیدند و بسنجیدند به وزن چهار من تبریزی گرانی داشت و آن را به دارالخلافه حمل و نقل کردند.

## ذکر مراجعت

جناب سفیر کبیر دولت فرانسه

موسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص ایران

به پاریس دارالملک فرانسه

جناب وزیر مختار مردی دانای حلیم خلیق متواضع زیرک بود، چون لختی توقف کرد از دولت خود رخصت بازگشت یافت و در روز هفتم شهر صفر به حضرت شاهنشاه آمده جواز رجوع به ملک پاریس خواست و مأذون شد، و با جناب صدارت اعظم و نظام الملک و وزیر دول خارجه نیز تودیع کرده به آذربایجان راه برگرفت و در چهارشنبه چهاردهم وارد تبریز شد. نواب نصرت الدوله حکمران آذربایجان با جماعتی از صاحب منصبان نظام و سرتیپان کرام به استقبال او مأمور داشته بود، و میرزا صادق قائم مقام اسبی زرین زین و زرین لجام و شمشیری جوهری زرین نیام و چیزهایی دیگر بدو هدیه فرستاده.

قرار بر آن بود که پس از رفتن وزیر مختار جناب موسیو لکنت گوینو<sup>۱</sup> به جای او شارژ دافر مقیم دارالخلافه باشد، ولی او در این وقت به واسطه روانه داشتن [۲۰۳] عیال و اولاد خود به ولایت پاریس تا تبریز رفته بود و در آن شهر دخترش بیمار مانده بدین سبب قبل از حرکت موسیو بوره به دارالخلافه نرسید، اما بعد از او در روز هفدهم ربیع الاولی به دارالخلافه مراجعت گزید.

و به فرمان شاهنشاه محمد قلی خان یوزباشی و سی (۳۰) تن غلام رکابی و میرزا عبدالوهاب نایب دویم وزارت خارجه و میرزا عباس خان منشی اول وزارت خارجه و چند تن دیگر از معارف به استقبال شارژ دافر رفتند، و او را با حشمتی فایق و مکانتی لایق وارد کردند، و در روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع‌الاولی محمد حسین خان نایب حاجب بار با ده (۱۰) تن یاساول دیوانی و ده (۱۰) تن فراش و پنج شاطر سلطانی مأمور و اسبی کوه پیکر با زین و لگام و ستام زر خاص سواری شارژ دافر ببرد و او را به کشیکخانه دولتی آورده و جمعی از اعظام سفارتخانه او را در آن عمارت به پیش باز آمدند و مصاحب و مجالس شدند. پس به اتفاق محمد ناصرخان حاجب بزرگ بار به حضور شاهنشاه با اقتدار رفت و مورد الطاف و اشفاق بیکرانه شد، و از حضور بازگشته بر رسم مقرر به خدمت جناب صدارت و نظام الملک و وزیر دول خارجه علی‌الترتیب رفته بعد به سرای سفارت خاصه دولت فرانسه که معین بود رفت.

و ملتزمین خدمت وزیر مختار غایب چنانکه بودند در خدمت شارژ دافر نایب التزام یافتند. و او چون مردی داناست و عالم به چندین زبان مختلفه و از مذاهب و تواریخ قدیم و جدید گیتی آگاه، در اندک وقتی پارسی اندوخت و نگارش خط آموخت و به تألیف قلوب اصحاب تصنیف تاریخ و کتاب پرداخت، با فضلا و علما و دانایان این مملکت طریق مراد و مخالطه پیش گرفت و مطبوع طباع انام و مقبول خواص و عوام گردید.

# ذکر واقعات خراسان مشرقی و اختلال امور هرات

چون در بیان وقایع خراسان مشرقی از ذکر اصل و فرع افاغنه و تشریح بلاد افغانستان گزیری نیست، اینک مجملی مرقوم می‌گردد.

و مورخین در نسب افغان اختلاف کرده‌اند، بعضی نسب آنان را به بنی اسرائیل و برخی به اسحق و برخی به خالد بن ولید منتهی دارند، و گروهی گفته‌اند که این طایفه از احفاد قبط بن مضرند و جماعتی گفته‌اند از اولاد طالوت بوده‌اند، به همه حال از مصر جلاء وطن کرده‌اند و چندی در بیابان عرب زیسته‌اند و بعضی از هندوستان به مولتان و بعضی از عربستان به ایران و کرمان و از راه کیج و مکران به هندوستان و مولتان و پیشاور افتاده‌اند.

و صاحب ناسخ التواریخ تحقیق و تحریر کرده است که: این جماعت پس از هلاک فرعون مصر، ولید بن مصعب به دست موسی علیه السلام از مصر به هندوستان شدند و در کوه سلیمان بماندند، و احفاد ایشان بسیار شد و در سال شصت و دو (۶۲) از هجرت که مسلم بن زیاد از جانب یزید پلید اموی در خراسان ایالت یافت، و خالد بن عبدالله را که به زعم برخی به خالد بن ولید نسب می‌رسانید و به عقیده جماعتی از اولاد و احفاد ابوجهل بود، حکومت کابل داد. پس از چندی که عزل یافت مراجعت به عراق را ننگی دانسته به کوه سلیمان مابین پیشاور و مولتان رفته، دختر خود را به یکی از اکابر آن سامان داده در آن اراضی روزگاری متوقف و متوطن شد و از او فرزندان به وجود آمدند که از آن جمله نام یکی لودی بود و نام دیگری سور؛ و در سال صد و چهل (۱۴۰) هجری این گروه قوت گرفتند و

از فراز قتل و جبل به صحرا و دشت در آمدند و بر بعضی از امکنه هندوستان مستولی شدند، نواحی کرماج و پیشاور را به تصرف گرفتند و با راجه لاهور محاربه گزیده منصور شدند.

و در این محاربات قبایل غور و خلیج نیز به امداد این گروه چهار هزار (۴۰۰۰) کس فرستادند و در عرض پنج ماه با اهالی لاهور هفتاد (۷۰) کورت محاربه کردند و در اغلب نصرت یافتند، و جمعی نیز در آن کوهستان مقتول شدند و پیوسته کار بر وجه مبارزت می رفت. وقتی حال این گروه کوهستانی از کابلی و خلیج که از امداد ایشان باز می آمدند پرسیدند که حال اهل کوهستان با هندوستانیان چگونه گذشت جواب دادند که کوهستان مگوئید افغانستان بگوئید، لهذا آن نام بر آن کوه و این لقب بر این گروه بماند.

علی الجمله به تدریج قوت و کثرت یافتند و با خلیج آمیختگی کردند و بعضی ثغور هندوستان را تصاحب نمودند، و در کوهستان پیشاور شهری خیبر نام بنیاد نهادند، و ناصرالدین سبکتکین که به غزای هنود شعف و ولوع تمام داشت وقتی بسیاری از این طایفه به قتل آورد و جماعتی را به رسم عبید و اماء به خدمتکاری گرفت، و در غزنین خادم بودند. و نخستین کس که از این طایفه به سروری نام برآورد شیخ حمید نامی بود که از جانب جیپال راجه پنجاب به ریاست افاغنه و حراست لمغان و مولتان مأمور شد. چون نسل این طایفه بسیار شد ولایت آنان نیز طول عرض یافت.

صاحب بستان السیاحه آورده که: از اجداد معروف این قوم حسنی ابدالی بوده که در پیشاور مدفون است، و فرقه ابدالی بدو منسوب. ابدال را زیرک نام پسری شد و از زیرک چهار پسر به وجود آمد، اول اسپر، دویم: پویل، سیم: بارک، چهارم: الپکو. و از پویل دو فرزند بماند: اول: حبیب، دویم: مادو. از حبیب سه پسر ماند: بام و حسن و اسمعیل. و از بام دو فرزند صالح و زینل، و از صالح فرزندی بماند سداو نام، و کل شعب ابدالی سدوزائی از نسل اویند و منشعب به دو شعبه اند: اسپریتین و توریتین. و سلطنت این طبقه در سدوزائی است. و از بارک شش پسر بزاد: کرج و نورالدین و عبدالله و سوری و نصرت و مانکل. و از نورالدین سه فرزند: محمد و اچک و پتان. و هر که از اولاد زیرک باشد او را پنج پایه گویند، و هر که از اولاد و

احفاد نورالدین و اسحق و علی باشد داخل پنج پایه است. و چون پنج بطن بگردید در آخر نام اوزائی اضافه نمایند، مانند سدوزائی و بارکزائی و پوپلزائی و نورزائی و علی هذا القیاس.

و طایفه ابدالی را چون احمد شاه افغان به سلطنت رسید در زائی لقب داد و خود را دزد زائی خواند، و طایفه دیگر ابدالی را برد زائی لقب داد و آنان نیز چند شعبه اند، طایفه دیگر افغانه غلیجائی است که ابدالی آنان را غلن زائی خواند و نسب آنان را به طریق دزدی و حرام نسبت کند و آن سلسله نیز شعبه ها دارند مانند: هوتکی و توخی و ترکی و اندری و سهاک و سلیمان خیل و علی خیل و ابراهیم خیل و غیرهم از آن طبقه اند. و شعب این فرقه به شانزده (۱۶) شعبه منتهی می شود، و در هندوستان که گاه بعضی از افغانه حکمران شدند مانند بهلول لودی و پسرش اسکندر و غیرهم. طایفه دیگر افغانه کاگری باشند و از شعب آن است کپزائی، عبدالله زائی، احمد زائی، مندوزائی، سلیمان زائی، اپوزائی.

و این طوایف بیست (۲۰) شعبه اند و هر یک چنانکه گذشت نام و نسبی دارند، و از هرات الی قندهار و کشمیر و حدود هندوستان و جبال زابلستان زیاده از سه چار ملیان اکنون ازدحام و جمعیت دارند و در زابلستان که طولش بیست (۲۰) مرحله و عرضش پانزده (۱۵) منزل و غالب جبال است مسکن گرفته اند. و بلاد معروفه زابلستان محدود است از سمت مشرق به کابل و از مغرب به سیستان و از جنوب به سند و از شمال به جبال هزاره و قندهار و بست و قُضدار و غزنین و زمین داور و میمند و فیروزکوه و فراه و سبزار از امصار معروفه زابلستان محسوب است و پیوسته این ملک از اجزای ایران بوده و سلاطین صفویه نیز سالها در تصرف داشته اند و اکنون نیز خراسان مشرقی نام دارد.

و در اواخر صفویه چنانکه مشهور و مسطور است بعضی از ابدالی به بلخ و هرات استیلا یافتند و دو تن از غلیجائی با سپاه افغان به اصفهان آمدند، و صفویه را منقرض کردند، و قرب هفده (۱۷) سال به تغلب حکومت بعضی از عراق و فارس داشتند تا نادر شاه اشرف را براند و از ایران بیرون شد و هلاکت یافت. و بعد از نادر شاه، احمد خان ابدالی افغان در زائی در کابل و قندهار و بعضی از بلاد موضوعه هندوستان سلطنت یافت. و به تفصیلی که در تاریخ نواب مستطاب شاهزاده

اعتضاد السلطنة العلية العالیه است مملکت گیر بها کرد و پس از بیست و نه (۲۹) سال سلطنت در هزار و یکصد و هفتاد (۱۱۷۰ هـ) درگذشت. و او را جز تیمور شاه که ولیعهد او بود پنج فرزند دیگر فیروز و داراب و سلیمان و اسکندر و شهاب نام بود.

تیمور شاه از هرات قصد قندهار کرد و سلیمان برادرش به طاعت آمد و پسر خود همایون را قندهار داده به کابل رفت و در آنجا بیست و دو (۲۲) سال به سلطنت ماند تا نماند. و وی بیست و چهار (۲۴) پسر داشته: شاهزاده محمود و شاه زمان و فیروزالدین و همیون و شجاع الملک معارف آنان بوده اند. امرای افغانه تمامت اولاد او را در بالا حصار باز داشته تیمور را پادشاه خواندند و همایون برادر وی در بدو حال به قندهار دعوی شهریاری کرد و به دست شاه زمان استیصال یافته دیده زیان کرد و شاهزاده محمود پس از کز و فرو به اطاعت شاه زمان در آمده حاکم هرات شد، و این کار در سنه ۱۲۱۰ (هـ / ۱۷۹۵ - ۱۷۹۶ م) بود که خاقان شهید سعید فتح خراسان کرد و افشار را مضمحل و منقرض ساخت چنانکه مرقوم شده. و چون به تحریک شاه زمان، قلیچ خان تیموری هرات را متصرف شد، محمود و فیروزالدین و کامران روی به دولت ایران آوردند، چنانکه در مآثر روزگار خاقان صاحب قران مرقوم افتاده به اعانت امیر علم خان و امیر حسن خان عرب، فراه و سبزار را به دست آورده و شاهزاده قیصر منزهماً به هرات رفت، و در محاصره هرات به تدبیر زمان خان درانی شاهزاده محمود را کار تباہ و فراری گردید.

علی الجمله چون شاه زمان سران افغان را که با وزیر او وفادار خان دل بد کرده بودند و به عزل شاه همداستان شدند به دست آورده بکشت، یکی از آنها که عمده دولت او بود پاینده خان ملقب به سرافراز خان بن جمال خان بارکزائی پدر فتح خان افغان بوده. و پاینده خان بیست (۲۰) پسر نامدار بزرگوار داشت که معارف آنان بدین گونه اند: فتح خان، محمد عظیم خان، دوست محمد خان، جبار خان، طره باز خان، پر دل خان، شیر دل خان، مهر دل خان، کهن دل خان، یار محمد خان، عطا محمد خان، اسد خان، صمد خان و غیرهم. و این برادران در استیصال دولت شاه زمان چنانکه در تاریخ افغانستان آمده سعیها کردند و محمود را مستقل ساختند تا شاه زمان را کور کرده محبوس داشت. و مدت ملک شاه زمان هشت سال بود. و

چون دولت محمود محکم گشت کل اختیار امور وزارت و امارت با عمده سلطنت او فتح خان بود، و برادران او در همه افغانستان عظیم قوی و بزرگ شدند و نامی بر محمود باقی بود، و فتح خان را امیرالامرا نموده، شاه دوست خان لقب داده بود، و ندانست که این دوستی بالاخره بچه دشمنیها مبدل خواهد شد، و قتله پدر او را قصاص کرد.

و شجاع الملک که در زمان شاه زمان ایالت پشاور داشت در زمانی که سفر او نامه ناپلیون فرانسه به ایران مرآوده یافت و طایفه انگلیس نیز آمد و شد گرفتند، چون صلاح دولت خود دانستند که با شجاع الملک افغان در سازند و روی دل او به جانب دولت خود بگردانند، و الفرشتین<sup>۱</sup> بدین کار رفت. و از آن پس که شجاع الملک از کامران میرزا بشکست و به لاهور افتاد و جواهر مشهوره کوه نور و یاقوت زرد موسوم به فخرآج را راجه رنجید سنکه هندو از او بگرفت، شجاع الملک به لودهیانه متوقف شد، و از دولت انگلیس متوظف بود، و بعدها که افغانه بر محمود قصد خروج کردند شجاع الملک را بخواندند و به کابل آمد و محمود را به مکافات شاه. زمان همان کحل در دیده کشید که ابداً جهان بینش جهان را ندید.

شاهزاده فیروزالدین به هرات حکومت داشت و از جانب شجاع الملک شاهزاده قیصر حکومت قندهار یافت. کامران نزد عم خود فیروز به هرات آمد به حکومت فراه و سبزار رسید، به حکم فیروز، ملک قاسم و کامران به تسخیر قندهار رفتند، شاهزاده قیصر به مقابله آمده هزیمت یافت و قندهار مفتوح شد.

و در این وقت به اشارت شاهنشاه ایران خاقان صاحبقران نواب شاهزاده محمد. ولی میرزا والی خراسان به تسخیر هرات رفت، و فیروزالدین، ملک قاسم را از قندهار به امداد خواند و او استمداد کرده با چهل هزار (۴۰۰۰۰) کس افغان و اوزبک روی به خراسان نهاد و از سردار و سپاه ایران شکست یافتند، و چنانکه مرقوم شده است، محاربه صوفی اسلام [۲۰۴] و قتل او در شکیبان به وقوع پیوست و لشکر ایران هرات را محاصره کردند، مقرر شد که فیروزالدین حکمران هرات سالی یک لک روپیه بر وجه خراج به دولت علیه بدهد، و یک زنجیر فیل و یکصد طاقه شال کشمیری به شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان هدیه داد، و ملک

۱. نام صحیح او: جنرال مونت استوارت الفین استون است.

حسین پسرش را به گروگان به مشهد فرستاد.

مع القصة فتح خان پس از گرفتاری شاه محمود ناچار در خدمت شاهزاده قیصر بود، اما او به سعایت عمّ خود شجاع الملک، فتح خان را محبوس کرد، پس از چندی به شفاعت مختارالدوله نجات یافته به هرات آمده و فیروزالدین را به مخالفت شجاع الملک اغوی و اغرا می کرد و او قبول نمی نمود، پس فتح خان با بعضی از برادران نزد کامران به فراه رفته متوقف و متابع شد و شاه شجاع تمام اختیارات ملکی را به قیصر وا گذاشته خود به عیش و طرب مشغول شد.

و چون شاه شجاع گاه مأموریت شاه ولی خان صدر اعظم ملقب به مختارالدوله به کشمیر امر وزارت را به اکرم خان فو فلزائی تفویض کرده بود، وزیر اعظم بعد از مراجعت از شاه برنجید و قیصر را بر شجاع الملک برانگیخت و در غیاب شاه شجاع به کابل برده، اما بعد از محاربه از کابل به قندهار گریخت و شاهزادگان محبوس بالا حصار در این گیرودار به دستیاری خیاطی نجات یافتند، و فتح خان از رهائی شاه محمود شادمان شد و او را به قندهار برده به سلطنت بنشاند و قصد کابل کرد، و شاه شجاع را در منزل اشنان شکست داده شاه شجاع قندهار را خالی دیده به قندهار آمد و شهر را مفتوح کرد. شاه محمود، پیشاور را به عطا محمد خان برادر فتح خان داده بازگشته قندهار را بگرفت، و فتح خان امارت و وزارت را جمع کرد و برادران را در افغانستان حکومت داد، و از سلطنت جز نامی برای شاه محمود باقی نبود. و در سنه ۱۲۳۳ (هـ / ۱۸۱۸ م) چنانکه ذکر یافته به خراسان آمد و هزیمت یافت.

و سالی دیگر کامران از قندهار به هرات آمد به جهت نقاری که در گرفتن ملک قاسم بن فیروزالدین از فتح خان در دل داشت فتح خان را گرفته میل کشید. برادران فتح خان بدین سبب به طغیان سر بر آوردند و بنیاد محاربه نهادند. کامران، فتح خان را در سیدآباد میانه کابل و غزنین بکشت و در سرآسیا با لشکر امیر دوست محمد خان مصاف داده، شکسته به هرات باز آمد و قندهار را شیر دل خان و کهن دل خان به تصرف در آوردند، و شجاع الملک از محمد عظیم خان برادر فتح خان به لودهیانه گریخت و محمد عظیم خان شکارپور را نیز بگرفت و به رحم دل خان سپرد، و حکومت قندهار و کابل را به برادران خود تقسیم کرد.

کرت دیگر شجاع الملک به قندهار آمده شهر را محاصره کرده، امیر دوست

محمد خان بعد از چهل (۴۰) روز در رسید و در خارج شهر با او مصاف آراست و او را شکست و هزیمت داد، دیگر باره به لودهیانه رفته بماند. و در ایام توقف از دولت انگلیس موظف بود و شاهزادگان درانی در افغانستان ضعیف گشتند، چنانکه شاه محمود و کامران به هرات قناعت داشتند، و اظهار اطاعت و انابت به خاقان صاحبقران فتحعلی شاه طاب ثراه می کردند و پیشکش می فرستادند.

و در سنه ۱۲۴۱ (هـ / ۱۸۲۶ م) کامران از پدر برنجید و نواب شاهزاده شجاع‌السلطنه والی خراسان را به تسخیر هرات ترغیب کرد. شاهزاده برفت و بگرفت و پسر خود ارغون میرزا را در هرات بگذاشت و خود بازگشت، و ارغون میرزا نیز بعد از لختی توقف باز آمد، پس به اشارت شاهنشاهی نواب نایب‌السلطنه منصور به نظم خراسان شد و کارهای بزرگ کرد چنانکه مرقوم افتاده، و شاهزاده محمد میرزا را به تسخیر هرات فرستاد. و در زمان محاصره هرات نایب‌السلطنه در مشهد رحلت یافت و شاهزاده صلح گونه کرده مراجعت فرمود و ولیعهدی و حکومت آذربایجان یافت.

چون خاقان صاحبقران در گذشت و ولیعهد سلطنت یافت از آن رو که در سال مذکور فتح هرات نیافته بود و در بدو این دولت هراتیان پای از حد ادب پیش تر نهادند و به تاخت خراسان آمدند آنان را تنبیهی واجب دید، قصد انتظام خراسان مشرفی تصمیم داد و بعد از زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام غوریان بگشاد و هرات را محصور فرمود، و یک نیمه افغانستان و ترکستان را آصف‌الدوله مسخر کرد و قنبرعلی خان به استمالت قلوب سرداران کابل و قندهار رفت و آنان اطاعت گزیدند، چنانکه به شرح رفته از جانب دولت انگلیس نیز سکندر برنس به کابل و لنج صاحب به قندهار رفتند تا سرداران افغان را به دولت خود مایل نمایند. و در آن زمان اختیار هرات با یار محمدخان الکوژائی وزیر کامران بود.

و چون فتح هرات قریب افتاد، دغدغه در خاطر مستر سر جان مکنیل در افتاده مضطرب شد، و در تسخیر شهر رضا نمی داد و به ظاهر و باطن اختلال در امر تسخیر می کرد تا صراحتاً اظهار رنجش کرد و به جایی رسانید که ابلاغ و اظهار جنگ نمود، و شاهنشاه مغفور مراجعت نمود و امنای دولت انگلیس چنان صلاح دیدند که در مزاج خوانین افغان تصرفی و در دولت افغانستان تداخلی داشته باشند، بعد

از اتفاق لشکری بی‌مَر و خزانۀ بی‌شمر از هندوستان به جانب افغانستان حرکت دادند، و با شجاع‌الملک در حکومت آن ولایات اتحاد گزیدند و به مدد و عدد او را استقلال دادند. و لارڈ سر ولیم مکناتن را وزیر او مقرر داشتند.

و در اواخر بهار سنه ۱۲۵۵ (هـ / ۱۸۳۹ م) سپاه انگلیس بدان جانب روانه شد و از راه حزم چند فوج با شاهزاده تیمور پسر شجاع‌الملک از راه پنجاب و پیشاور به بیست (۲۰) فرسنگی طرف جنوب قندهار فرستادند و یار محمدخان، شاهزاده کامران را در خانه محبوس داشت، آخر الامر در سنه ۱۲۵۶ (هـ / ۱۸۴۰ م) او را به قتل آورد و خود کامران شد. و چون خبر سپاه انگلیس انتشار یافت سردار کهن دل خان در قندهار بماند و رحم دل خان و مهردل خان را با لشکری به مدافعه آنان فرستاد، و به حوالی آنان رفته قصد شبیخون داشتند، حاجی خان کاکری مخالفت کرده، با سپاه و طایفه خود به نزد سپاه انگلیس رفت، لاجرم مراجعت کردند، دانستند [۲۰۵] که در قندهار محصور خواهند شد، اهل و عیال خود را برداشته با پانصد (۵۰۰) سوار در رمضان سنه ۱۲۵۵ (هـ / ۱۸۳۹ م) به دارالخلافت آمدند و شهر بابک و هرات و مرور را پادشاه ایران به اقطاع آنان مقرر فرمود و بدانجا رفتند و بماندند، و سه روز پس از خروج سرداران لشکر انگلیس وارد قندهار شدند. شجاع‌الملک پس از سه ماه توقف شاهزاده فتح جنگ پسر خود ولینج صاحب انگلیس را در قندهار گذاشته خود به تسخیر غزنین برفت، و غلام حیدرخان پسر دوست محمد خان را محاصره و گرفته محبوس کردند، و امیر دوست محمد به بخارا رفت، جز اینکه امیر بخارا در پسر او طمع کرد حاصلی ندیده به اردوی انگلیس رفت و وی را به هندوستان بردند. و محمد اکبر خان در کوهستان گروه و افغان متواری شد. و چون امیر افغانستان به خاطر خواه انگلیس شد، سر ولیم مکناتن سفیر افغانستان به حکومت بمبئی باز رفت و الکسندر به جای وی بماند، و با سپاه افغانستان به توقف جلال آباد مأمور شد و در سنه ۱۲۵۷ (هـ / ۱۸۴۱ م) شجاع‌الملک و صاحب منصبان انگلیس در آن صفحات نافذ الامر شدند.

و به تفصیلی که در تاریخ افغانستان نواب شاهزاده معظم اعتضاد السُلطنه مرقوم ترقیم بلاغت توأم نموده، در رمضان این سال کار افغانستان پریشان و مردم بر سپاه انگلیس بشوریدند، و کار به مقابله و مقاتله کشید، و وزیر محمد اکبر خان و سایر

سرداران افغانه متفق شدند و از کابل و قندهار و هرات، انگلیس را بیرون نموده به قتل رسانیدند.

مجملاً شش فوج پیاده نظام و جماعتی از توپچیان اروپا و سه دسته قدرانداز و یک فوج سواره نظام و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزار (۱۲۰۰۰) کس تبعه لشکر نظام در ولایت افغانستان به قتل در آمد و چهار کرور تومان ایران خزینه دولتی هند به غارت و تاراج رفت و یکصد و چهار (۱۰۴) تن از بزرگان دولت انگلیس به هلاک و دمار رسید و آنچه از افواه افغانه مسموع است چهل هزار (۴۰۰۰۰) کس از آن قوم عرضه شمشیر فنا شدند و بالمضاعف آنچه مذکور شد زیان به دولت و خزینه آن سپاه رسید و عیال و اولاد ایشان اسیر گردیدند. و از این همه لشکر یک تن که داکتر پریدون نام داشت مجروح و عریان و زخمدار به جلال آباد رسید.

و محمد اکبر خان با ده هزار (۱۰۰۰۰) سوار قریب به نیم فرسنگی جلال آباد رفته، بعد از محاربه و ظفر سه ماه شهر را محصور نمود و جمعی در این ایام کشته شدند، و به تحریک انگلیس یکی از چاکران محمد اکبر خان هنگام فرصت طهرانچه برکتف ولی نعمت خود رها کرده او را مجروح ساخت، لهذا سپاه افغان بازگشته در تیزین نه (۹) فرسنگی کابل توقف نمودند.

و در هفدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۵۸ (هـ / فوریه ۱۸۴۲ م) که شجاع الملک به عزیمت جلال آباد در منزل سیاه سنگ نزول داشت، در هنگام عبور از کنار چمن دروازه لاهوری شجاع الدوله خان و اشیک آقاسی جعفر که از ملازمان سابقه فتح خان بودند، او را به ضرب تفنگ و شمشیر بکشتند و اثاث او را غارت کردند و پسر او فتح جنگ در کابل به واسطه کثرت جود و بذل اعتباری حاصل کرد، و محمد اکبر خان با او مصاف داده او را بشکست و بگرفت و بداشت، پس از چندی فرار کرده خود را به جلال آباد رسانید. عاقبت الامر قرار مصالحه در میانه قوام یافت، اسرای انگلیس را به جلال آباد فرستاد و آنان نیز امیر دوست محمد خان را مرخص نموده به کابل آمد و بر مسند حکمرانی تکیه کرد، و استقلال یافت. و کان ذلک فی سنه ۱۲۵۸ هـ.

و چون اختلال افغانستان و حکومت صفدرجنگ در قندهار به عرض امنای دولت ابد مدت ایران رسید، شاهنشاه ایران سردار کهن دل خان را به تصرف و

تصاحب قندهار که در معنی خانه او بود مأمور فرمود و به عباسقلی خان جوانشیر حاکم کرمان اشارت رفت که جماعتی از سپاهیان به حمایت و رعایت وی به قندهار روانه داشت و سردار در حدود نهر کاریز با صفدر جنگ محاربه کرده او را بگرفت، و محبوساً او را به کابل فرستاد و به حکمرانی قندهار مستقل گردید و ارادت و اخلاص او به دولت علیه ایران بیشتر از پیشتر گردید، و همه روزه به ارسال عرایض و فرستاده و هدایا اظهار توسل بدین دولت ابد مدت می‌کرد و به شمشیر و تشریف و فرمان مفتخر می‌گشت.

و امیر دوست محمد خان نیز بر همین قانون روی با دولت روز افزون داشت و مقرر بود که هر یک در مرکز حکمرانی خود ثابت و قادر باشند، و در بلاد یکدیگر مداخله ننمایند.

و چون بر وفق تقدیر الهی حضرت سلطان محمد شاه نورالله مرفده تاج و تخت به فرزند جوان بخت السلطان ابوالنصر ناصرالدین شاه خلدالله ملکه باز گذاشت و بگذشت، کماکان عریضه و رسول سرداران هرات و کابل و قندهار به دیار شهریار همی آمد، و در مراتب ارادت آنان نقصانی روی نداد، و هر یک در محل خود آسوده بودند تا آنکه وقتی کهن دل خان حکمران قندهار به واسطه عداوت سابقه با ظهیرالدوله یار محمد خان حاکم هرات احتشادی کرده تا پل مالان آمده فراه و بکوی را تصرف کرده بود، قصد انتزاع و استخلاص هرات و قمع ظهیرالدوله کرد، اولیای دولت ایران به اشارت حضرت شاهنشاه سپاهی از خراسان به حفظ هرات و دفع سردار قندهار مأمور فرموده، از قرارداد سابقه و بستگی ظهیرالدوله به دولت علیّه به کهن دل خان تذکاری و اظهاری رفت، و او بر جسارت و جرم خود اذعان و تصدیق کرده به اشاره امنای دولت علیه به مرکز حکومت خود بازگشت و رشته این قرار و مدار محکم تر گردید.

### ذکر وفات سردار کهن دل خان و

### اختلاف برادر و پسر او با یکدیگر و

### عزیمت امیر دوست محمد خان به قندهار

چون سردار کهن دل خان در سال یکهزار و دوست و هفتاد و یک (۱۲۷۱ هـ /